

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سیامک ستوده

۱۷ جولای ۲۰۱۶

دولت اسلامی

دروازه ورود جامعه عربی به نظام تمدن

ما دیدیم که به دنبال توافقات عقبه و ورود محمد به مدینه، چگونه اولین دستجات مسلح در مدینه، به مثابه شکل جنینی و ستون فقرات دولت اسلامی، شکل گرفت و در جریان حمله به قبايل و طوایف دیگر و سرکوب و مطیع کردن آن ها، به دولت تمام و کمال اسلامی تکامل یافت.

بی شک این امر تنها از طریق اتحاد میان دو قبیله اوس و خزرج و ایستادن آن ها در کنار محمد تا پایان کار امکان پذیر شد. اتحاد قبیله ئی مسیری بود که کما بیش اولین قدرت های دولتی در همه نقاط دیگر جهان از خلال آن سر بر می آورد.

در آتن از اتحاد قبایل مختلف در خلال سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۱۰ قبل از میلاد یعنی در دوران اساطیری در اشعار هومر بود که اولین دولت طبقاتی و سرکوبگر آتنی به وجود می آید. به این ترتیب که در ابتداء نه تنها شورای متحده قبایل مزبور از دست توده اعضا خارج می شود و تحت کنترل اشرافیت قبایل- که اکنون مانند قبایل قریش و اوس و خزرج خود را در شهرها ساکن کرده بودند- در می آید بلکه با حملات این شورا و نیروهای مسلح آن به همسایگان و چپاول آنان، و به یمن اسراء و غنایمی که از این راه به دست می آورند، شورای مزبور به تدریج بر ثروت و قدرت خود افزوده، بیش از پیش از توده اعضا قبایل فاصله می گیرد و سرانجام با تأسیس ارگانهای قانون گذاری، قضائی و اجرائی، به یک دولت تمام و کمال تکامل می یابد. این دولت نیز در آتن، مانند هر جای دیگر، در درجه اول با تکیه بر نیروی مسلح حرفه ئی خود به جای نیروی مسلح قبیله ئی است که به طور عینی موجودیت می یابد.ⁱ

در روم نیز ما شاهد همین روند متحد شدن اولیه تعدادی از قبایل بدوی هستیم که با ایجاد نیروی مسلح حرفه ئی، حمله و غارت قبایل دیگر و تمرکز قدم به قدم قدرت و ثروت در دست اشرافیت قبیله ئی را در پیش می گیرند. اشرافیتی که به تدریج به طبقه حاکمه ای تبدیل می شود که تمام قدرتهای اجرائی و قانونی را در دست دارد.ⁱⁱ

تشکیل دولت در میان بومیان امریکای شمالی نیز از این قاعده مستثنی نبوده است؛ هرچند این امر زیر فشار یک عامل خارجی صورت می پذیرد. مثلاً در میان چروکی ها که متشکل از ۷ قبیله متحد بودند، ابتداء شورای قبایل- که زمانی یک ارگان دمکراتیک توده ئی و در بر گیرنده رؤسا و نمایندگان همه کلان ها بود- زیر فشار مهاجران اروپائی و اعمال زور از جانب آنان، به تدریج به ارگانی بر بالای سر مردم تبدیل شده، همچون ابزار حاکمیت اشرافیت تازه به

وجود آمده در میان قبایل مزبور عمل می نماید. به این ترتیب که ابتداء یک هیأت اجرائی با اختیارات زیاد به وجود می آورد. سپس برای اجرای قوانین و مقررات خود دست به ایجاد نیروی پولیس جدا از مردم می زند و آن را به مثابه یک نیروی اجرائی جدید، جایگزین نیروی توده ئی مسلح قبیله می نماید. پس از این، شورای قبایل جدید با محروم کردن زنان از انتخاب و شرکت در جلسات خود، به دستگاه دولتی پدرسالار و سرکوبگری که در خدمت اشرافیت قبیله ئی و منافع مهاجران سفیدپوست بوده است، تکامل می یابد.ⁱⁱⁱ

همانطور که گفتیم در عربستان مرکزی و غربی نیز در جریان عروج اسلام همین روند تا تشکیل اولین دولت طبقاتی در مدینه و گسترش نفوذ و قدرت آن بر سرتاسر عربستان طی می شود.

قبل از آن، قبایل قریش، از همان زمان که توسط قُصَی بن کلاب در چهار محله مکه تقسیم و سکنی داده شده بودند، هر کدام همچون واحدهای مستقل و خودمختار، بدون دخالت هیچ عامل خارجی، عهده دار امور داخلی و خارجی خود بودند. در این واحدهای خود مختار، با آن که مالکیت خصوصی و خانواده، دو عنصر اساسی نظام تمدن، به وجود آمده بودند، ولی هنوز دولت- یعنی آخرین حلقه عبور جامعه بدوی به نظام تمدن و این قابله زایمان جامعه جدید- از دل جامعه قدیم شکل نگرفته بود. از این رو، نظام دمکراسی بدوی با همه نارسائی هایش، در کلیت خود کم و بیش همچنان جریان داشت.

همانطور که قبلاً گفتیم در این نظام رئیس طایفه با نظر و رضایت جمع انتخاب و در صورت لزوم خلع می شد. قوانین طایفه همان رسوم و آداب قبیله ئی بود که طی سالیان دراز در جریان تجربیات نسل اندر نسل قبیله به وجود آمده و مورد قبول تک تک افراد بود.

در هر مورد دیگر نیز، برای انجام هر کاری، بر اساس توافق همگانی عمل می شد. به طوری که مخالفان یک تصمیم، مثلاً جنگ، الزامی در امر شرکت در آن نداشتند. چرا که شرکت در جنگ برای افراد امری داوطلبانه بود. به این معنا که عضو قبیله تنها در صورت موافقت با جنگ بود که در آن شرکت می کرد. در غیر این "زن سیاه که فرزند بسیار آرد بهتر از زن خوبی است که فرزند نیارد که من بفرونی شما بر امتهای دیگر تقاخر می کنم" صورت هیچ اجباری در انجام آن نداشت. تنها اموری که برای هر عضو قبیله الزامی بود، پرداخت خون بها، شرکت در انتقام خونی و کوچ بود که قبول آن ها نیز از جمله شرط عضویت در قبیله و زندگی جمعی بود.

به این ترتیب جامعه بدوی عربی عبارت از مجموعه بی شماری از واحدهای قبیله ئی خود مختار بود که با حفظ حقوق برابر در کنار هم زندگی می کردند و هیچ نیروئی بر بالای سر آن ها قرار نداشت. افراد عضو قبیله، نه ملزم به اطاعت اجباری از کسی بودند و نه به ارگان، قدرت و نیروی برتری باج یا مالیات می دادند. مسائل فیما بین نیز یا از طریق مسالمت آمیز، مانند توافق بر سر پرداخت خون بها، و یا از طریق جنگ- در صورت عدم توافق بر سر آن- حل می شد. پیوستن از قبیله ئی به قبیله دیگر نیز آزاد و داوطلبانه بود.

جنبه دیگری از روابط میان قبایل روابط جنسی میان زن و مرد بود که همان طور که گفتیم در چهارچوب نکاح صدیقه یا نکاح دائم انجام می گرفت. در ضمن در میان قبایل، جریان اتحاد و جدائی یک امر دائمی بود. چرا که هر قبیله برای بقای خود مجبور به حفظ موقعیت خویش در اوضاع دائماً متغیر تعادل قواء میان قبایل دیگر بود. به این صورت بود که طوایف قریش که در مکه سکونت داشتند علاوه بر این که با یک دیگر متحد بوده به این اتحاد قبیله ئی اهمیت فراوان می دادند، با قبایل اطراف نیز دارای عقد اتحادهای متفاوت بودند و یا قبایل اوس و خزرج که مهم ترین قبایل مدینه به حساب می آمدند، درحالی که با یک دیگر در یک کشمکش دائمی به سر می بردند، ولی هر یک به طور جداگانه دارای متحدینی از قبایل دیگر من جمله از قبایل یهودی ساکن مدینه بودند.

با اینحال در مکه یا مدینه هیچ قدرت فائقه ای بر سر این قبایل وجود نداشت. افراد نه تنها در سطح قبیله و طایفه خود آزاد و فارغ از هر گونه کنترولی بودند بلکه در سطح شهر نیز هیچ نیرو و مقام قانونی و یا اجرائی، مانند نظمیه، حاکم و یا داروغه وجود نداشت. اختلافات داخلی در درون قبیله توسط رئیس و ریش سفیدان قبیله یا طایفه حل و فصل می شد و امور عمومی در شهر نیز در محلی به نام دارُ النُدوه تصمیم گیری می شد. در این محل نیز تصمیمات تنها در صورت توافق همگانی میان ریش سفیدان و رؤسای قبایل مختلف معنا پیدا کرده، قابلیت اجرائی پیدا می نمود. به این معنا که جز اراده آزاد و داوطلبانه هر قبیله ضمانت اجرائی دیگری نداشت.

به این ترتیب، دمکراسی بدوی و قبیله ئی طبق یک چنین مکانیزم های خود ساخته و کاملاً دمکراتیکی که طی قرون متمادی و بر اساس نیازهای طبیعی جامعه انسانی شکل گرفته بودند، امور خود را حل و فصل می کرد. همانطور که گفته شد نهاد مالکیت خصوصی و خانواده پدسالار دو نهاد بیگانه و در حال رشدی بودند که در دل جامعه اشتراکی بدوی و در تضاد با آن شکل گرفته بودند. این دو نهاد متعلق به نظام طبقاتی موسوم به نظام تمدن بودند. از این رو به عکس نظام دمکراسی بدوی کاملاً هیرارشیک و غیر دمکراتیک بودند. و در واقع هر دوی آن ها حاوی مکانیزم های سرکوبگرانه جامعه آتی و به مثابه عناصری از جامعه مزبور در دل جامعه بدوی بودند.

برای همین خاطر نیز اگر در جامعه بدوی- در شکل ناب آن- همه چیز اشتراکی، همگانی و دمکراتیک بود، بالعکس، در محدوده این نهادها هر چیز، خصوصی، هیرارشیک و سرکوبگرانه بود. از مالک اموال خصوصی گرفته- که در هر امری در مورد مایملک خود به طور فردی و تکررانه و به نوعی خودسرانه تصمیم می گرفت- تا نهاد خانواده که در آن پدر، دیکتاتور مطلقه و صاحب جان و مال اعضای آن بود. در واقع اشرافیت قبیله ئی و پدر، دو پدیده و اتوریتته غیر دمکراتیکی بودند که نتیجه مستقیم شکل گیری عناصر جامعه آتی در دل جامعه قدیم بودند. از این رو، هر چند در دایره مالکیت خصوصی و خانواده پدر سالار هیچ چیز دمکراتیک و انسانی وجود نداشت، ولی خارج از این دو، یعنی در سطح قبیله، شهر و منطقه که هنوز از دسترس و کنترل عناصر جامعه آتی به دور مانده بود، همه چیز دمکراتیک و انسانی باقی مانده بود.

در واقع دولت- یعنی آخرین حلقه و عنصر لازم برای برپائی نظام تمدن- ابزار نهائی نظام طبقاتی برای سیطره بر این حوزه های دمکراتیک بود که هنوز از گزند نظام آتی مصون مانده بودند. بنابراین پیدایش دولت، به خودی خود، به معنی پایان دمکراسی بدوی و سلطه تمام و کمال اشرافیت قبیله ئی بر انسان بدوی و نظام دمکراتیک وی و پایان کامل آزادی هائی بود که هنوز برای او خارج از دایره مالکیت خصوصی و قلمرو خانواده باقی مانده بود.

ما دیدیم که با تشکیل دولت اسلامی، چگونه همه آزادی ها و امکانات دمکراتیکی که در دسترس عرب بدوی قرار داشت، یک شبه از میان رفت. نه تنها قبیله، خودمختاری خود را از دست داد و برای آن خودسرانه و از بالای سرش رئیس و سالار تعیین شد بلکه بر سر مکه و مدینه نیز حاکم و داروغه گمارده شد؛ نه تنها در درون قبیله، آزادی عقیده، مذهب و لباس از میان رفت بلکه در سطح شهر و منطقه نیز هر مخالف حکومت و ملحدی با تهدید مرگ روبه رو شد؛ نه تنها رابطه جنسی انسانی و آزاد و مبتنی بر عشق- هر چند که همچنان در بعضی مناطق وجود داشت- برای همیشه ممنوعه اعلام شد و همچون زنا، با حکم تازیانه و مرگ روبه رو شد بلکه قانون اسلامی نکاح نیز که نوعی فحشای اجباری بود به تنها قانون سرزمین عربی تبدیل گشت؛ نه تنها خصلت داوطلبانه بودن جنگ از میان برداشته شد بلکه شرکت در جهاد و پرداخت مالیات های زکات و جزیه نیز به اولین و ضروری ترین وظیفه هر عرب بدوی در برابر دولت اسلامی تبدیل گشت؛ نه تنها موسیقی، شراب و رقص و پایکوبی و شادی برای همه قدغن گردید بلکه برای زنان حتی آزادی حرکت و گردش در خارج از خانه نیز از میان رفت.

همانطور که گفتیم دولت در ابتداء به نیروی قدرت مسلح خود بود، که پا گرفت. زیرا قوانین نظام جدید، از آنجا که مقبول انسان آزاد جامعه بدوی نبود، تنها به زور یک نیروی سرکوبگر می توانست به اجراء در آید. از این رو نیروی دولت اسلامی- مانند هر دولت دیگری- ناچار بود که از همان ابتداء و در ذات خود، نیروی سرکوبگر و غیر دمکراتیک باشد.

به علاوه این نیرو می بایست یک نیروی فرا قبیله ئی یعنی بر فراز سر قبایل باشد. بنابراین ناچار بود از طریق سرکوب یک یک قبایل و بر بالای سر آن ها شکل بگیرد. به این ترتیب قوانین همگانی- و در اینجا اسلامی- جایگزین قوانین قبیله ئی شدند. قرآن و آیت های آن چیزی جز مجموعه این قوانین و توجیحات الهی آنها و تشویق و تهدید قربانیان این قوانین نبود. همانطور که قبلاً نیز گفته شد این قوانین، همان قوانین مردسالار جامعه عربی بودند که اکنون به قوانین لازم الاجراء و سراسری همه شبه جزیره عربی و همه آحاد و ساکنان آن تبدیل شده بودند. قرآن سندی بود که در بر دارنده زشت ترین آداب و رسوم جامعه عربی، کثیف ترین اخلاقیات و روحیات شکل گرفته در آن و عقب افتاده ترین خرافات توجیه کننده آنها بود. قرآن سند بردگی انسان به خدا و اقتدار زمینی او، و در بردارنده قوانین نیمه مردسالار و مبتنی بر مالکیت خصوصی جامعه عربی بود که اکنون به زور شمشیر، به تنها قانون جامعه عربی تبدیل گشته بود. بی جهت نبود که بر پرچم اسلام، شمشیر و عبارت " لا اله الا الله " نقش بسته بود. اینها گویاترین نشانه برای حقیقت نظام جدید بودند؛ شمشیر نشان دهنده زور و خشونت بود و " لا اله الا الله "، رمز دیکتاتوری مطلقه خود محمد و جانشینان وی بود و او آن را ضامن سلطه اشراف بر توده عرب معنا کرده بود.

به این طریق دولت اسلامی، با همگانی کردن قوانین جامعه جدید، اتوریته سرتاسری دولتی را جایگزین اتوریته قبیله ئی، و خود طبقه جدید را جایگزین اشرافیت قبیله ئی و به یگانه طبقه حاکمه تبدیل کرده بود. همه این ها به مدد برپائی دولت اسلامی و شمشیر خونریزش- که بیان نیروی مسلح آن بود- ممکن گشته بود. به این ترتیب با تشکیل دولت اسلامی، نخستین بخش هدف اولیه محمد که خود او در دیدارش با اشراف قریش ابراز کرده بود - یعنی سلطه اشراف بر توده عرب- تحقق می یافت.

پس از مرگ محمد و در زمان ابوبکر و عمر، دستگاه دولت اسلامی باز هم تکامل می یابد و اجزای دیگر خود را بازسازی کرده، با شاخه ها و تقسیم کار های جدید خود، بیش از پیش به یک دولت کامل تبدیل می گردد؛ آن چنان دولتی که شایسته نظام تمدن بود.

در ابتدای تشکیل دولت اسلامی یعنی در زمان محمد و در هنگامی که این دولت مراحل اولیه تکامل خود را طی می کرد، سر رشته همه امور در دست شخص محمد بود. به این معنا که او هم قانونگذار بود هم ناظر بر اجرای قوانین و امور اجرائی، هم فرمانده قواء و هم مسؤول امور مالی و خزانه داری. به علاوه امور قضائی نیز توسط خود او انجام می گرفت و حل و فصل می شد.

ولی در زمان ابوبکر اولین تقسیم کار در دولت اسلامی رخ میدهد. به این معنا که امر قضاوت به ابتکار خود او به عمر منتقل می گردد. تا آن زمان، هر اختلافی به وجود می آمد به نزد خود محمد آورده می شد و او آن را حل و فصل می کرد. پس از مرگ وی نیز این امور در ابتداء توسط ابوبکر یا به کمک کسانی مثل عایشه- که آیت های قرآن را حفظ بودند و یا از سنت "پیغمبر" آگاهی داشتند- انجام می گرفت. سپردن کار قضاوت به عمر البته چیزی از قدرت نهائی خلیفه در این مورد نمی کاست. چرا که به هر حال امر انتصاب و خلع قاضی همچنان در دست او باقی می ماند. در نتیجه، این امر نه تنها تغییری در ماهیت دیکتاتوری مطلقه اسلامی به وجود نمی آورد بلکه فقط پیچیده تر شدن وظایف دولت اسلامی و تقسیم کار درونی بیشتر آن را نشان می داد.

تقسیم کار دیگری که در زمان ابوبکر انجام می‌گیرد این است که امور مالیاتی نیز که تا آن زمان توسط خود وی انجام می‌گرفت، اکنون باز هم به ابتکار خودش به ابو عبیده سپرده شده، انجام این وظیفه نیز از دوش او برداشته می‌شود. به این ترتیب کار تقسیم وظایف دولتی از این نظر نیز یک گام جلوتر می‌رود.

در زمینه نظامی نیز در زمان ابوبکر، سلسله مراتب نظامی افزایش می‌یابد. به این معنا که در عین حال که فرماندهان جداگانه برای فرماندهی دسته‌های مستقر در چپ و راست و قلب سپاه تعیین می‌گردد، یک فرمانده کل نیز - که در اواخر دوران ابوبکر خالد بن ولید بود - بر رأس کل نیروی درگیر در جنگ گماره می‌شود. ضرورت این پیچیده‌تر شدن ساختمان نظامی ناشی از جنگ با رومیان بود و همانطور که قبلاً نیز از قول طبری خاطر نشان کردیم، به خاطر ضرورت تمرکز بیشتر در میان سپاه مسلمانان بود.

البته آغاز این تمرکز گرائی در اصل به جنگ‌های مسلمانان در یمامه با مُسیلمه باز می‌گردد و چون این جنگ‌ها نسبت به گذشته بزرگ‌تر بودند، این تمرکزگرائی را تا حدودی ضروری می‌کند.

در زمان عمر تقسیم کار در دولت اسلامی از این هم فراتر رفته، گسترش بیشتری می‌یابد و به تدریج شکل و سازمان پیچیده‌تری به خود می‌گیرد.

از جمله این که نه تنها تعداد قضات از یک نفر به چند تن افزایش می‌یابند، بلکه خود آنان نیز مشمول سلسله مراتب اداری شده، یک قاضی کل در رأس تعدادی قاضی دیگر - که زیر نظر او کار می‌کرده‌اند - قرار می‌گیرد. به علاوه عمر نیز به قضات منتسب خود توضیح می‌دهد که باید بر اساس قرآن و بعد قیاس و اجتهاد به کار قضاوت بپردازند. در این مورد نیز همانند مورد ابوبکر، سپردن کار قضاوت به قاضی کل و قضات زیر دست وی، چیزی از قدرت نهائی خلیفه در امر قضاوت نمی‌کاهد و تنها پیچیده شدن بیشتر وظایف دولت و گسترش تقسیم کار درونی آن را نشان می‌دهد.

امر بدیع دیگری که در زمان عمر برای اولین بار رخ می‌دهد پدیده زندان است. تا این زمان جامعه بدوی هنوز با پدیده‌ای به نام زندان آشنائی نداشت. در دمکراسی بدوی که بر پایه آزادی فرد بنا شده بود، فرد به خاطر عقاید، مذهب یا خروج از قبیله اش، مجازات نمی‌شد؛ روابط جنسی میان افراد آزاد بود و کسی به خاطر این امور مجازات و زندانی نمیشد. اگر هم جرمی مانند قتل یا دزدی اتفاق می‌افتاد فرد مجرم بنا بر رسوم قبیله‌ای مانند خون بها و غیره مجازات می‌گشت. گاهی هم که به طور استثنائی نیاز به محبوس کردن کسی پیدا می‌شد، فرد مزبور برای مدتی در خانه‌های شخصی افراد محبوس و نگهداری می‌شد. چنانکه به یاد داریم که در مکه، هنگامی که تنش میان قریش و هواداران محمد افزایش می‌یابد قریشیان، معدودی از مسلمانان را در خانه‌های خود زندانی می‌کنند. مثال دیگر اینکه محمد، اعضای قبیله بنی قریظه را قبل از گردن زدن در خانه دختر حارث - یکی از زنان "بنی نجار" - محبوس می‌نماید.

اکنون و در نظام اسلامی، نه تنها همه آزادی‌های بالا از میان می‌رفت و همچنین بسیاری از امور و فعالیت‌هایی که در گذشته طبیعی و آزاد می‌نمود، به جرائم سنگین و قابل مجازاتی تبدیل می‌شد، بلکه در اثر برپائی نظام جبار و سرکوبگر اسلامی و گسترش ثروت در دست اشرافیت جدید و تشدید تمایزات طبقاتی، بر حجم جرائم و تخلف از قوانین اسلامی، به وجه چشمگیری افزوده می‌گشت.

با اینحال تا مدتی از خلافت عمر، هنوز هم اگر متخلفی پیدا می‌شد، صرفاً بر اساس قانون مجازات اسلامی و قوانین قبیله‌ای، مانند حد و قصاص (چشم در برابر چشم و جان در برابر جان) مجازات می‌شد و زندانی کردن افراد به عنوان مجازات معنائی نداشت. برای دزدی نیز قطع دست و برای زنا صد ضربه شلاق جاری می‌گشت و هرچند در

قرآن آمده بود که زنان زناکار را برای همه عمر در خانه نگاهدارید تا خدا تکلیف آنان را معلوم کند، با اینحال هنوز چندان نیازی به زندان احساس نمی شد.

ولی با گسترش دولت سرکوبگر اسلامی و افزایش هر چه بیشتر قوانین محدود کننده جدید، دامنه سرکشی و تخلف از این قوانین گسترش یافته، برپائی زندان به عنوان یکی از نهادهای سرکوبگرانه نظام تمدن امری ضروری و اجتناب ناپذیر می گردد.

بدین ترتیب است که اولین زندان در زمان عمر و توسط وی در مدینه به وجود می آید. برای این منظور او خانه صفوان بنی امیه را به مبلغ ۴۰۰۰ دینار خریداری و به زندان تبدیل می نماید.^{iv}

به علاوه در زمان عمر، وظایف دولت از جهات دیگری نیز گسترش می یابد. نه تنها خدمت نظامی- حداقل در بعضی موارد مورد نیاز* - از حالت داوطلبانه در آمده، اجباری می شود، بلکه برای اولین بار نیز به سربازان و افسران و همه کسانی که تا کنون در جنگ های اسلامی شرکت داشته اند، حقوق و مستمری ثابت پرداخت می شود. به طوری که سربازان در سال، ۳۰۰ دینار و افسران هزار دینار می گرفته اند.^v

این امر منجر به ایجاد یک آریستوکراسی سیاسی و نظامی ثابت و قدرتمند در اطراف دولت و وابسته به آن می گردد که بعداً نقش مهمی را در اختلافات و کشمکش های داخلی دولت و خلافت اسلامی ایفا می کند.

گسترش وظایف دولت و سازماندهی ارتش توسط عمر از طریق تعیین دیوان و مقرری چیزی است که به تقلید از دستگاه دولتی رومی در سوریه انجام می گیرد. چنان که طبری می گوید:

"عمر دیوان را به توصیه ولید بن هشام بن مغیره که به شام رفته و دیده بود که چگونه شاهان دیوان تهیه کرده و سپاه منظم می کنند، دست به این کار میزند."^{vi}

سازمان ارتش در زمان عمر و در جریان جنگ قادسیه از این قرار بود:

"در این زمان تقسیم بندی سپاه مسلمانان به قرار زیر بود: سالار سپاه . بعد سران قسمت ها. بعد سر دسته ها (دسته های ده نفری که از زمان محمد رایج بود). بعد پرچمداران و سرانجام رؤسای قبایل. ضمناً اطباء، قاضی، امور ضبط و تقسیم غنائم، دعوتگر و راند (پیشواز و مأمور اکتشاف)، مترجم و دبیر اجزاء دیگر سپاه بودند."^{vii}

البته باید توجه داشت که نظام اسلامی در جنگ های خود همچنان تا مدت زیادی به ارتش های قبیله ئی متکی بود و تحت عنوان جهاد، از نیروی قبایل و ارتش های نا منظم آنها درکنار جنگجویان قدیمی آماده به خدمت خود (مهاجرین و انصار)، به طور موثر و وسیعی استفاده می کرد. چنان که در جنگ قادسیه، ما می بینیم در آغاز جنگ، قبیله بنی اسد است که حمله می کند^{viii}، و هر بار که فرمانده کل قواء دستوری برای جابه جایی قواء یا حمله و کاری می دهد عمدتاً دستور را به رؤسای قبایلی که نیروهای قبیله ئی خود را هدایت می کنند، می دهد^{ix}. آرایش سپاه نیز به این ترتیب بود که در دو پهلو و میمنه و میسره (راست و چپ)، گاهی سپاهیان قبایل مختلف قرار داده می شد.

با این حال توضیح طبری در مورد سازمان ارتش نشان می دهد که ارتش های قبیله ئی تنها بخشی از سپاه مسلمانان را تشکیل می داد و بخش اصلی ارتش از جنگجویان قدیمی که عمدتاً از مهاجران و انصار بودند و در مرکز سپاه قرار می گرفته اند، تشکیل می شده است که نقش اصلی و رهبری را در جنگ ایفا می نموده اند.

نیروی دیگری که برای اولین بار در زمان عمر به وجود می آید نیروی پولیس است. قبل از این هیچ نیروی پولیسی برای کنترل و مراقبت از شهر در برابر سرکشی و جرائم وجود نداشت و این نوع موارد همگی توسط افراد و به طور

داوطلبانه گزارش می‌شد. عمر برای اولین بار نیروی پولیس را زیر نظر صاحب الاحداث (رئیس پولیس) به وجود می‌آورد.

در ابتدا وظیفه پولیس نظارت بر اوزان و اندازه‌ها، جلوگیری از بنای خانه یا موانع دیگر در مسیر راه‌های عمومی، جلوگیری از بیش از اندازه بار حیوانات کردن، و جلوگیری از منهیات و غیره بوده است.^x اما بعداً، با گسترش جمعیت شهری و به خصوص پایتخت و پیچیده‌تر شدن کنترل آن، من جمله مقابله با شورش‌های شهری که در دوران خلفای بعدی به کرات رخ می‌دهند، وظایف پولیس گسترش یافته، اداره و کنترل شهر را نیز در بر می‌گیرد. چنان که در سال ۳۰۸ هجری، در زمان خلیفه مقتدر عباسی، هنگامی که مردم بغداد در اعتراض به محاکمه حلاج به رهبری قرامطه قیام می‌کنند و مساجد و محراب‌ها را ویران نموده، درهای زندان‌ها را می‌گشایند، در آخرین لحظه، همین نیروی پولیس است که به کمک سربازان و سپاهیان خلیفه آمده، شورشیان را قتل عام و سرکوب می‌کند.^{xi}

نهاد خزانه داری نیز در زمان عمر تأسیس می‌گردد. برای این منظور خانه‌ای در کنار یکی از مساجد به خزانه داری اختصاص می‌یابد و بنا بر توصیه هشام بن ولید برای این کار از مدل سوری تقلید می‌شود.^{xii} با تصرف ایران و سلطه بر مناطق وسیع دیگری که به قلمرو دولت اسلامی اضافه می‌گردد وظایف دولت اسلامی هر چه پیچیده‌تر می‌شود. سرانجام در زمان عباسیان کل دستگاه دولتی ایرانی که بیش از یک هزار ساله در امر تشکیل دولت و انجام وظایف آن سابقه داشته است، برای اداره امور خلافت اسلامی به خدمت گرفته می‌شود، تا جایی که دستگاه دولت اسلامی در زمره پیشرفته‌ترین دول و امپراتوری‌های زمان خود در می‌آید.

ⁱ - Ferederick Engels, 'The Origin of the Family, Private Property and the State, English, p. 98-118.

ⁱⁱ - ستوده سیامک، زن و سکس در تاریخ، صص ۳۹۴-۳۹۶.

ⁱⁱⁱ - همان جا، صص ۴۸۲.

^{iv} - Maghrizi, vol. 2, p. 287. In Engineer, Asghar ali, The Islamic state. Pp. 55-57.

*گفتیم که وقتی با پادشاهی یزدگرد و اتحاد درباریان، اعراب عراق قصد شورش علیه سپاه مسلمانان را می‌کنند، عمر به مثنی فرمانده مسلمانان می‌نویسد که "از قبایل ... هر کس سلاح واسب و توان دارد باید به جنگ آید." و به همهٔ عاملان خود نیز در ولایات و عمال قبایل عرب نامه می‌نویسد که "هر که را سلاح یاسب یا توان جنگ دارد برگزینید و سوی من فرستید، شتاب کنید، شتاب کنید"، و بار دیگر که دستوری دهد تا در میان قبایل ربیع و مضر و هم پیمانان شان "هر که به دلخواه نیاید احضار شود."

^v - Shabali, p. 325. In Engineer, Asghar ali, The Islamic state. Pp. 55-57.

^{vi} - طبری، جلد پنجم، صص ۲۰۴۶.

^{vii} - طبری، جلد چهارم، صص ۱۶۴۱.

^{viii} - طبری، جلد پنجم، صص ۱۷۳۵.

^{ix} - همان جا، صص ۱۷۱۵-۱۷۱۴.

^x - Shabali, p. 322. In Engineer, Asghar ali, The Islamic state. Pp. 55-57

^{xi} - تاریخ پادشاهان و پیغمبران، حمزه اصفهانی، صص ۱۸۵؛ تاریخ طبری، صص ۶۸۶۳. نقل از میر فطروس، حلاج صص ۲۰۹-۲۱۰.

^{xii} - Shabali, p. 325. In Engineer, Asghar ali, The Islamic state. Pp. 55-57.